



عز
ذراعیه
ونجرم
افلاحت
بقال من لیس

اصنافه و خیع: تصدقه و قاس

مدرسه المشايخه الى النبطية لا يملكنا احرى مبلغه فافتمت بالذبح جعله

مباركا اينما كان ولم نجعله



■ پروفیسور محسن مهدی
● ترجمہ سید ابوالقاسم سری

ابن خلدون

■ در تاریخ معاصر مغرب «تاریخ ابن خلدون» اوج می گیرد و همین بخش کمک اصلی ابن خلدون به دانش تاریخ است.

ابن خلدون (۱۳۰۶-۱۳۳۲) تاریخنگار، سیاستمدار، و قاضی عرب در تونس پای به جهان نهاد. اصل خانواده اش به قبیله ای در عربستان جنوبی می رسید که در آغاز چیرگی مسلمانان بر اسپانیا به این کشور آمده بودند. در نزدیک پایان سده نهم خانواده اش به سبب رهبری کوشش های انقلابی در سویله بلندآوازه شدند؛ برخی از کسان خانواده او از مقام های بزرگ اداری این شهر گردیدند و یکی از آنها در نیمه نخست سده یازدهم با عنوان ریاضیدان و اخترشناس، نامی بلند یافت. نزدیک نیمه سده سیزدهم که شهر سویله از سوی مسیحیان تهدید شد، خانواده ابن خلدون این شهر را به قصد شمال افریقا ترک کردند سرانجام در تونس، پایتخت قلمرو پادشاهان حفصی خانه گزیدند؛ در آنجا اقطاعاتی یافتند و افراد خانواده در پایگاههای اداری، به کار پرداختند. یکی از ایشان کتابی درباره اداره حکومت برای بلندپایگان کشور نوشت. شاید به سبب سرنوشت تلخی که دامنگیر پادشاهان حفصی شد، نیا و پدر ابن خلدون بهتر دانستند که زندگی آرامی را به عنوان استادان و اعضای یک فرقه صوفیانه محلی در پیش گیرند.

اینان هنوز از لحاظ مادی در آسایش بسر می بردند و از سوی حاکمان تونس پشتیبانی می شدند. خانه ای که ابن خلدون در آن بزرگ می شد، پیوسته کانون رفت و آمد رهبران مذهبی و فکری مسلمانان اسپانیا و مغرب بود. آموزش های نخستین او آداب و شریعت های مذهبی (قران، جمع حدیث های فرقه مالکی که در کشورهای عربی جهان اسلام رواج داشت. کلام، فقه و تصوف) آموزش های فلسفی (منطق، ریاضی، فلسفه طبیعی، ماوراء طبیعی، سیاست از جمله اخلاق و معانی بیان) و تربیت عملی برای خدمت در حکومت مانند منشیگری در دادگاه و شیوه اداره کارهای حکومت بود. استادی را که بیش از همه در این زمان ستود، ریاضیدان و فیلسوف محمد بن ابراهیم آیبیلی (۱۳۵۶ - ۱۲۸۲/۳) بود که به نظر او در آموزش های فلسفی سرآمد معاصران بشمار می رفت. بیش از پنج سال از ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۲ نزد آیبیلی دانش آموخت. نخست ریاضی و منطق و سپس دیگر رشته های فلسفی را نزد او می آموخت. آیبیلی، ابن خلدون را با آثار مهم ابن سینا و ابن رشد و نیز با آثار

اخیر فلسفی و مذهب شیعه در خاور قلمرو اسلام آشنا ساخت. نخستین اثر ابن خلدون (۱۳۵۱) نمونه بارزی است از عقیده‌ها و علاقه‌های فلسفی او در این دوران. سایر آثار نخستین فلسفی اش که شامل رساله‌های منطقی، و ریاضی و شماری رساله تفسیری درباره آثار ابن رشد است هنوز به دست نیامده.

درگیری او در کارهای سیاسی مغرب و مسلمانان اسپانیا در فضا (کانون قدرت سیاسی و زندگی فرهنگی در سرزمینی که بر روی هم فاقد استواری سیاسی بود) در دربار حاکم مرینی ابو عینان آغاز گشت. در سال ۱۳۵۷ میلادی به اتهام توطئه علیه حاکم نامبرده، دستگیر و زندانی شد. اندکی بعد در توطئه سرنگونی پسر ابو عینان به نفع عمویش ابوسالم شرکت جست. اما در زمان حکومت حاکم جدید نتوانست پایگاه استواری برای خود دست و پا کند. در ۱۳۶۲ میلادی به قرناطه پایتختی که از لحاظ فرهنگی و آرامش وضع بهتری را داشت رفت؛ اما در آنجا زیر فشار نظامی مسیحیان شمال و فشار سیاسی مرینی‌های جنوب قرار گرفت. در اینجا نظر حاکم جوان و وزیرش، نویسنده معروف لسان‌الدین بن الخطیب، را به خود جلب کرد، ما به منصفه ظهور رسیدن شخصیت ابن خلدون را، به عنوان مردی توانا، محترم، متمدن، با اراده که با شور و شوق به بالاترین پایگاه رهبری رسید، مرهون این وزیر هستیم.

در ۱۳۶۴ میلادی به سفارت، نزد پدراستمرک و پادشاه کاستیل و لئون فرستاده شد تا پیمان آشتی میان او و حکمران مسلمان اسپانیا را امضا کند. او از پایگاه خود در دربار، که بر اثر آثار فلسفی و مذهبی خود به دست آورده بود سود جست و شاید نظریه‌های خود را در سیاست عملی بر آنها افزود و به فرمانروای جوان اندرز داد. ابن خطیب از این کار به خشم آمد و ابن خلدون را ناگزیر ساخت که از قرناطه رخت بربندد. وی به بوژی نزد دوست حفصی خود شاهزاده ابو عبدالله که به حکمرانی رسیده بود رفت. این سومین و واپسین کوشش ابن خلدون در سیاست عملی بود. او زمان کوتاهی - یکسال از ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۶ - که اداره کارهای شهر را در دست داشت نومیدانه کوشید تا حکومت دوستش را استوار سازد؛ اما سختگیری، گستاخی و ناتوانی سیاسی ابو عبدالله، اختلاف موجود در میان مردم شهر و جاه طلبی‌های مشترک حاکمان

شهرهای همسایه کنستانتین و تلمسن کوشش‌های ابن خلدون را بی اثر ساخت. ابو عبدالله در نبرد با پسر عموی خود شکست خورد و جان خود را از دست داد.



- در حالی که ابن خلدون قبول داشت که هدف نهایی دانش تو، یعنی تصفیه و تصحیح گزارشهای تاریخی اصالت خاصی ندارد، اذعان داشت که دانش به مساله‌هایی می پردازد که به خودی خود در حوزه خاص خودشان اصیل هستند.

این خلدون بیشتر اوقات دهه بعدی عمر خود را، تو پژوهش و آموزش بی‌پاسگره و فضا بسر برد. در همین زمان بود (۱۳۷۵-۱۳۷۳) که کتابی درباره تصوف نگاشت. بارها بسیاری از حکمرانان محلی خواستند که کارهای خاصی به ویژه در ارتباط با قبایله‌های چادر نشین و نیمه چادر نشین آن سرزمین‌ها، برای آنها انجام دهد؛ اما او به نوبه خود ترجیح می داد که اوقات خود را وقف خواندن کند و از کارهای سیاسی دوری جوید. در یکی از همین کارهای دولتی، وی بر آن شد که به کوشش ابن سلامه (در ایالت اراغ) رود. چهار سال از عمر خود را (۱۳۷۷-۱۳۷۴) بی‌خبر از دنیای بیرون در این کوشش بسر برد. بیست سال بعدی عمرش با سخت کوشی به شرکت در کارهای سیاسی مغرب و مسلمانان اسپانیا گذشت. بسیاری از رویدادهای بزرگ ناحیه را خود شاهد بود

و به سندها و مدرک‌های رسمی مربوط به آنها دسترسی داشت. وظیفه‌های رسمی او موجب شد که با بسیاری از بزرگان، ایلچیان، صاحب‌منصبان، حاکمان، رؤسای قبیله‌ها و فاضلان در تماس باشد. از این کسان که خود در رویدادها شرکت داشتند و به سبب پایگاه رسمی و اجتماعی‌شان درباره دیگران



■ ادعاهای ابن خلدون مبنی بر اینکه نتایج دانش نو طبیعی، اثبات گر و ضروری بوده، تا حد زیادی متکی بر این حقیقت است که او همه اصول دانش نو را دارای این ویژگی‌ها می‌دانست.

آگاهی‌هایی داشتند، به گردآوری آگاهی‌ها پرداخت. و برآن شد که این آگاهی‌ها و تجربه‌ها را به گونه تاریخ منطقه‌ای روزگار معاصر خود، درباره قلمرو باختری اسلام، به رشته تحریر درآورد.

وی پس از ترک عزلتگاه خود در کوشک این سلامه چهار سال در تونس گذراند، اما خودداری از درگیری در کارهای سیاسی و پرداختن همه جانبه به پژوهش و نگارش را برای خود دشوار یافت. در ۱۳۸۲ عازم مصر گشت و ۲۵ سال پایان زندگانی خود را در این کشور به سر برد. در این کشور بود که توانست یک جامعه بالغ و اسکان یافته و پیشرفته در آداب اجتماعی را و نیز آثار سنت‌های ریشه دار و رفاه اقتصادی - که همه آنها با اوضاع نیمه وحشیانه و آشفته مغرب مغایرت و تضاد سخت داشت - مشاهده کند. وی در الازهر قاهره و دیگر دانشگاه‌های مصر به تدریس پرداخت. حکمران مصر، او را به دربار خواند و در آنجا از جمله درباریان سخت کوش باقی ماند. شش بار به عنوان قاضی القضات فرقه مالکی برگماشته شد. اما پیشتر روزگار خود را در پژوهش و نگارش به سر می‌برد.

به کتابهای جدید و مدرک‌های آرشیوی که در شمال آفریقا به آنها دسترسی نداشت، مراجعه کرد. در

هنگام سفر به موضع نگاری و نقشه برداری مصر، عربستان باختری و سوریه (در اینجا در ۱۴۰۱ با تیمور لنگ دیدار کرد) پرداخت، با دانشمندان بسیاری از بخش‌های قلمرو خاوری اسلام دیدار کرد. و همچنان به بازنگری و تکمیل اثر عمده خود به ویژه کتاب دوم که مربوط به خاور است، ادامه داد. وی همچنین به افزودن بر «زندگینامه» مفصل خود که یکی از مفصل‌ترین زندگینامه‌ها در ادبیات تازی است و تنها چند ماه پیش از مرگ او به پایان رسید (۱۴۰۶ - ۱۳۷۷) ادامه داد.

اثر تاریخی

او به نوشتن یک مقدمه کوتاه برای تاریخ منطقه‌ای پرداخت در این مقدمه از درسهای عملی تاریخ و از جنبه‌های «بیرونی» و «درونی» آن سخن گفت. او این اثر را به تاریخ‌های جهانی کهن‌تر و تاریخ‌های منطقه‌ای مربوط به قلمرو خاوری اسلام، ارتباط داد. در حین نوشتن این مقدمه از این دشواری اساسی آگاه گشت که طرح یک تاریخ منطقه‌ای را ناممکن می‌ساخت: برای شناخت ماهیت علل رویدادهای تاریخی داشتن آگاهی‌های درست ضرورت دارد، اما برای توانا شدن در شناخت و تشخیص آگاهی‌های درست از نادرست، شناخت ماهیت و علت‌های این رویدادها لازم است. ابن خلدون به تحقیق انتقادی در آثار مورخان مسلمان پیشین پرداخت و دریافت که آنان فاقد این شناخت بوده‌اند که آنرا سخت ضابطه و قاعده‌ای درنیاورده‌اند. او به پژوهش در دانش‌های دیگر جز تاریخنگاری به ویژه معانی بیان، دانش‌های سیاسی، و فقه پرداخت و دریافت که اینها نیز گزارشی که دارای ارتباط منطقی باشد از ماهیت و انگیزه‌های رویدادهای تاریخی به دست نمی‌دهند. او خود ناچار شد که به ابداع یک «دانش» نو که خاصه با جنبه «درونی» تاریخ سر و کار داشته باشد و بنیادها، شیوه، موضوع و هدف آنرا تبیین کند، بپردازد. بنابراین نخستین چرکنویس «مقدمه» را به کناری افکند. بخشی از این مقدمه در واپسین شرحی که ما امروز در دست داریم هنوز هست.

([۱۳۷۷۹]، ۱۸۵۸ ج ۱، ص ۵۲-۵۱).

دانش جدید ناچار می‌بایست براساس یک مطالعه جامع از فرضیه‌هایی که توسط تاریخ مدون جهان از آغاز تا زمان ابن خلدون فراهم شده بود، مبتنی باشد.

در مطالعه به دست آمده بود که در دوره ساسانی و صفوی و قاجاریه و پهلوی و جمهوری اسلامی ایران، در هر دوره، به دلیل شرایط خاص تاریخی و فرهنگی، رویکردهای متفاوتی در مطالعه تاریخ ایران وجود داشته است. در دوره ساسانی، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به منافع سیاسی و نظامی آن دولت خدمت کند. در دوره صفوی، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به تقویت هویت ملی و فرهنگی آن دولت کمک کند. در دوره قاجاریه و پهلوی، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به نمایش قدرت و عظمت آن دولت بپردازد. در دوره جمهوری اسلامی ایران، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به تبیین مبانی فقهی و سیاسی آن دولت بپردازد.

در دوره ساسانی، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به منافع سیاسی و نظامی آن دولت خدمت کند. در دوره صفوی، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به تقویت هویت ملی و فرهنگی آن دولت کمک کند. در دوره قاجاریه و پهلوی، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به نمایش قدرت و عظمت آن دولت بپردازد. در دوره جمهوری اسلامی ایران، تاریخ ایران به گونه‌ای نگاشته شد که به تبیین مبانی فقهی و سیاسی آن دولت بپردازد.

«تاریخ» (کتاب العبر ۱۳۸۲-۱۳۷۷) در شکل نهایی آن به یک مقدمه و کتاب ۱، ۲ و ۳ بخش شده است، مقدمه به مساله تاریخ به طور عموم پرداخته، این مقدمه در سال ۱۳۷۷ نگاشته شده و هنگامیکه ابن خلدون در مصر می زیست بازنگری‌ها و افزوده‌ها و تعلیقه‌هایی چند بر آن نگاشت. کتاب ۱، که مشتمل بر دانش نو است در سال ۱۳۷۷ نگاشته شد اما ابن خلدون در سراسر عمر باقی مانده خود تغییرها و تجدید نظرهای بیشماری در آن انجام داد. مقدمه و کتاب ۱ با عنوان مقدمه مشهور شد، و کتاب ۲، یک تاریخ عمومی جهان تا زمان ابن خلدون است. اسکت این اثر در تونس میان سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۸۲ نگاشته شد و سپس در مصر با شاخ و برگهای بسیار زیاد به رشته تحریر درآمد (۱۳۸۲-۱۳۷۷). کتاب ۳، تاریخی است که در اصل در باب قلمرو غربی اسلامی طراحی شده بود میان سالهای ۱۳۷۷ و ۱۳۸۲ در تونس به رشته تحریر درآمد و در مصر تعلیقه‌ها و افزوده‌هایی به آن منضم گشت (b ۱۳۸۲ - ۱۳۷۷).

دوران سوم زودتر به پایان رسید تا میانه سده چهاردهم، شرایط خاص دوران سوم، به یکباره ناپدید شده و یک دوران نو آغاز شده بود. این دوران نو باعناک و ویژگیهای فرهنگی خاص داشت، اما چون در آن زمان این دوران هنوز در نخستین مرحله رشد خود بود، این خلدون نمی توانست آنرا به شیوه ای که همه استعدادها و امکان هایش، به حساب آمده باشد به آسانی توصیف کند. این دشواری که به نظر می رسد توجه ابن خلدون را به لزوم یک پژوهش جامع از آغاز نخستین دوراتها و رویدادهای بعدی آنها جلب کرد؛ به نوبه خود او را به کشف دانش جدید فرهنگ یا گزارش تطبیقی و توصیفی قرآز و نشیب فرهنگ‌ها بطور کلی رهنمون گشت. با وجود این هدف اصلی او، همچنان توصیف و فهمیدنی کردن آغاز دوران جدید باقی ماند. این کار او را بطور کلی به اهمیت خاص قائل شدن برای آغازهای تاریخی و توجه خاص مینول داشتن به شرایط مادی که بر ظهور فرهنگ سیطره داشت و بر آن اثر می گذاشت رهنمون گشت.

هرچند «تاریخ» ابن خلدون در شکل نهایی آن گسترش یافته بود تا دانش جدید فرهنگ را (کتاب ۱) و تاریخ جهان را (کتاب ۲) شامل شود توجه اصلی کتاب بر روی هم پیوسته در تاریخ معاصر مغرب متمرکز است. و در تاریخ معاصر مغرب «تاریخ» ابن خلدون اوج می گیرد و همین بخش کمک اصلی ابن خلدون به دانش تاریخ است. ابن خلدون برای زمان و سرزمین خود یک پایگاه قطعی در تاریخ جهان قائل بود. او تاریخ جهان را به چهار دوره مهم بخش کرد که در هر دوره گروهی از ملتها سروری داشته اند و هر دوره ویژگیها و شرایط خاص خود از قبیل سازمانهای سیاسی، هنرها، زبانها، عاداتها، مقررات و جز آن را دارا بوده است. (۱۳۷۷، ۱۸۵۸ ج ۱ ص ۵۳-۵۱-۴۵-۴۴) دوران سوم در سده هفتم، پیدایی اسلام و خیزش تازیان آغاز می شود. در سده یازدهم در خاور زمین ترکان، در مغرب بربرها، و در شمال فرنگیان مسیحی با فرمانروایی تازیان به مبارزه برخاستند. و تا سده چهاردهم این دوران سوم به یک دوران بسته رسیده و یک دوران نو یا دوران چهارم آغاز شده بود. در قلمرو خاوری اسلام سنتهای فرهنگی ریشه ژرف داشت و در پایان دوران سوم در برابر دگرگونی‌ها پایداری می نمود. در مغرب که سنتهای فرهنگی سطحی تر بود،

دانش فرهنگ مهمترین پایداری ابن خلدون به تاریخ اندیشه اجتماعی این دانش جدید، فرهنگ (عمران) اوست. پیدایش و تکوین این علم را می توان در مقدمه و کتاب ۱-۱ (۱۳۷۷) ج ۱، ۱۸۵۸، به ترتیب در صفحه های ۶۸-۵۶ و ۵۵-۸ و ۱-۸ خواند. که در آن انتقادی سیستماتیک از تاریخنگاری اسلامی و از نظام های شرع اسلامی که بدینطور سنت تاریخنگاری مذهبی اسلامی، با بنیادها و شیوه آنست، عرضه می دارد. هدف این انتقاد آنست که نشان دهد که برای تاریخنگاری، مورخ باید از ماهیت و علل رویدادهای تاریخی، استمرار و تغییر آنها و همچنین و ناهمگونی آنها آگاهی داشته باشد. این آگاهی باید اساس بررسی آگاهی های گزارش شده را فراهم کند. چون خطا و لغزش از گزارشهای تاریخی به دلیل های گوناگون (مانند هواخواهی، اطعینان بیش از حد به ماخذها، ناتوانی در شناخت هدف گزارشها، خوش باوری بی اساس، ناتوانی در شناخت رویدادها در محتوای خاص خودشان و علاقه به جلب محبت مراجع قدرت و نفوذ) انفکاک ناپذیر و جدا نشدنی است. مهمترین علت ایجاد خطا «نادانی از ماهیت و شیوه های فرهنگ است» (۱۳۷۷، [۱۸۵۸، ج ۱ ص ۵۷) ابن خلدون از راه

■ دانش جدید می بایست بر اساس یک مطالعه جامع از فرضیه هایی که توسط تاریخ مدون جهان از آغاز تا زمان ابن خلدون فراهم شده بود، مبتنی باشد.

■ ابن خلدون به پژوهش
در دانش‌های دیگر
جز تاریخ نگاری
به ویژه معانی و بیان
دانش‌های سیاسی و
فقه پرداخت و
دریافت که اینها نیز
گزارشی که دارای
ارتباط منطقی باشد
از ماهیت و انگیزه‌های
رویدادهای تاریخی
به دست نمی‌دهد.

یک بحث دقیق منطقی و بررسی نمونه‌های به دقت
برگزیده شده تاریخی، نیاز به یک دانش عقلی
سیستماتیک سازمان یافته را، درباره ماهیت و علل
رویدادهای تاریخی به طور کلی و درباره فرهنگ
انسانی - مجموع خوبیهای مرسوم اجتماعی، نهادها، و
هنرها، نشان داد. او دو ضابطه عقلی را که
به دشواریهای همانند با دشواریهای دانش نو:
علم معانی بیان و دانش‌های سیاسی مربوط بود کشف
کرد. درحالیکه هدف نهایی معانی و بیان زیرسلطه
درآوردن توده مردم است و هدف نهایی دانش‌های
سیاسی نظم دادن شهر است. دانش نو در آغاز متوجه
شناخت اهمیت و علل رویدادهای واقعی تاریخی است.
و به عنوان ابزاری برای خدمت به گزارشهای
تصدیق شده درباره آن رویدادها به کار می‌رود. از
آنجا که تاریخ یک هنر علمی است که برای مرد سیاست
مفید است، هدف نهایی از دانش فرهنگ اینست که در
فراهم آوردن نوعی تاریخ که برای برتری جویی در
هنر حکومتگری لازم است پایمردی کند. بنابراین دانش
فرهنگ به هدف نهایی دانش سیاسی یاری خواهد کرد.
سپس ابن خلدون به شرح اصولی که می‌خواهد
بنیان دانش نو را بر آنها استوار سازد می‌پردازد. در
بخش یکم کتاب نخست [۱۳۷۷۸] ۱۸۵۸ ج ۱، ص
۲۲۰ - ۲۶۹) که عنوان «در پیرامون فرهنگ بشریت
بطور کلی» را دارد او شش نوع از آن اصول را عرضه
می‌دارد:

- ۱- نیاز انسان به آمیزگاری (گواه این پیشنهاد از
پژوهش‌ها در طبیعت حیوان و انسان که در فلسفه
طبیعی انجام شده برگرفته شده است).
- ۲- توزیع فرهنگ در کره خاک.
- ۳- اساس جغرافیایی-جغرافیایی فرهنگ: منطقه‌های
معتدل و نامعتدل و تاثیر شرایط اقلیمی بر ویژگیهای
جسمانی انسانی.
- ۴- تاثیر شرایط اقلیمی بر عادات اخلاقی انسان.
- ۵- اثرهای کمبود یا وفور مواد خوراکی بر عاداتها
و هیكل های آدمی - (در نکته های ۲ تا ۵ ابن خلدون
به سادگی نتایج شاخه های کوناکوتی را که فلسفه
سنتی طبیعی را می‌سازد، از جمله جغرافیا و پزشکی
را برمی‌شمارد).
- ۶- طبقه‌هایی از آدمیان که از راه خواست طبیعی
یا از راه کوشش، غیب را مشاهده می‌کنند:
توضیح‌های خود ابن خلدون در پیرامون نبوت، وحی،
فالگیری، رويا، غیب گوئی، سحر و جادو و جز آن، در
این بحث متکی بر خاصیت‌های طبیعی روح انسان است
همه اصول دانش فرهنگ ابن خلدون از فلسفه سنتی
طبیعی برگرفته شده است. ادعای او مبنی بر اینکه
نتایج دانش نو، طبیعی، اثباتگر و ضروری بوده تا
حد زیادی متکی بر این حقیقت است که او همه اصول

دانش نو را دارای این ویژگیها می‌داند. او آگاهانه از
اصولی که صرف حدسیات، عقیده‌ها یا نظریه‌های
مورد قبول عامه بود پرهیز داشت.

درحالیکه ابن خلدون قبول داشت که هدف نهایی
دانش نو - یعنی تصفیه و تصحیح گزارشهای
تاریخی - اصالت خاصی ندارد اذعان داشت که دانش
به مساله‌هایی می‌پردازد که به خودی خود در حوزه
خاص خودشان اصيل هستند [۱۳۷۷۸] ۱۸۵۸، ج ۱،
ص ۶۳). او موضوع دانش نو را به پنج مساله مهم
بخش می‌کند که در فصل‌های ۶-۲ کتاب نخست از
آنها سخن می‌گوید. بحث چنین آغاز می‌شود که
چه چیز مقدم یا ضروری و طبیعی است: ۱- فرهنگ
بدوی و انتقال آن به فرهنگ متمدن ۲- دولت ۳- شهر
۴- هنرها و صنعت‌های عملی ۵- دانش‌ها. به این
مساله‌ها به طور عموم از راه تجزیه و تحلیل و حکمت
علل نهایی پرداخته شده است: «علت کافی» فرهنگ
مستولیت اجتماعی (عصبیت)، اصل سازمان یافته
«شکل» فرهنگ دولت است و «هدف‌های» دولت،
مصلحت حاکم در این جهان مصلحت محکوم در این
جهان، و مصلحت محکوم در جهان آینده است. او
بر حرکت نوعی فرهنگ بدوی به فرهنگ متمدن که
به نوبه خود افول کرده به فرهنگ ابتدایی برگشت
می‌کند. «همانند یک دور تولد، رشد و سالخوردگی در
زندگی فردی انسان - تاکید دارد. او این دور «طبیعی»
را با روشنی تمام در آن سرزمین‌ها از شمال آفریقا و
خاور نزدیک که میان فرهنگ بیابان و فرهنگ مستقر
قرار دارد می‌بیند و آگاه بود که این دور، جهانی نیست
یا در همه زمانها پدید نمی‌آید. در سرزمین‌های
دورافتاده منطقه‌های نامعتدل ممکن است که
فرهنگ‌های بدوی روزگاری دراز بی‌آنکه به فرهنگ
متعدن تبدیل شوند به هستی خود ادامه دهند.

از سوی دیگر در منطقه معتدله، تاسیس شهرها،
گسترش هنرها و ایجاد مسئولیت مشترک اجتماعی
به همکاری مسالمت آمیزی می‌انجامد که بیش از هزاران
سال بی‌وقفه جامعه را قادر خواهد ساخت تا فرهنگ
متمدن را گسترش داده و محافظت نماید.

ابن خلدون به عنوان یک هواخواه طبیعت و خرد
به یک گروه کوچک اما نیرومند جامعه مسلمان تعلق
دارد. برخی از فرمانروایان هوشمند مشوق و حامی
این گروه بودند. و آن گروه توانست خود را جاودانه
کرده نفوذ خود را، حتی بر نظامهای مذهبی بر جای
گذارد. ■

1. Fez 2. Marín 3. Abu. Inan 4. Granada 5.
Petrárcel 6. Castile 7. Leon 8. Bougie 9. Constantine
10. Nemeccen 11. Baskara 12. Oren